

## کلام امام خمینی:

حضرت امام در واجب کفایی می فرمایند که واجب کفایی یک نوع نیست تا همه آنها را به یک نحوه بدانیم. ایشان

ابتدا می نویسند:

«ینقسم الواجب إلى عینی و کفائی، و هذا ممّا لا إشکال فيه. إنّما الکلام فی الفرق بینهما:

فقيل: لا فرق بینهما إلاّ فی المکلف به، فإنّ الکفائی متعلّقه نفس الطبيعة، و العینی [الطبیعة] مقیّدة بمباشرة کلّ

مکلف بالخصوص. و قيل: إنّ الفرق فی المکلف - بالفتح - فإنه فی العینی کلّ الآحاد مستغرقا، و فی الکفائی

صرف وجود المکلف.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. گفته شده است که فرق بین واجب کفایی و عینی آن است که:

۲. فرق در مکلف به: در واجب عینی، امر تعلق گرفته است به طبیعت مکلف به در حالیکه مقید است به اینکه

هر مکلف خودش بالمباشرة انجام دهد. در حالیکه در واجب کفایی امر به طبیعت تعلق گرفته است [قول

مرحوم بروجردی = فرض هفتم]

۳. فرق در مکلف: در واجب عینی به تک تک مکلفین تعلق گرفته است و در واجب کفایی به صرف الوجود

[فرض پنجم].

حضرت امام سپس می نویسند:

«و التحقیق: إنّ للکفائیّ صورا: منها: ما لا یمکن له إلاّ فرد واحد، کقتل المرتدّ. و منها: ما یمکن، و حیثئذ: تارة:

کون المطلوب فيه فردا من الطبيعة، و أخرى: یمکن صرف وجودها. فعلى الأول: إمّا أن یمکن الفرد الآخر بغوضا،

أو لا یمکن مبعوضا و لا مطلوبا. لا یمکن أن یمکن المکلف جميع المکلفین فی الصورة الأولى، فإنّ التکلیف

المطلق لهم فی عرض واحد بالنسبة إلى ما لا یمکن فيه كثرة التحقّق لغرض انبعاثهم، ممّا لا یمکن. و هذا واضح.

و کذا الحال فی الثانية و الثالثة: فإنّ انبعاثهم و إن کان ممکنا، لکن مع مبعوضیة الزائد من الفرد الواحد أو عدم

مطلوبیته، لا یمکن بعثهم إليه، لأدائه إلى البعث إلى المبعوض فی الأولى، و إلى غیر المطلوب فی الثانية.

و أمّا الصورة الرابعة: فلازم بعثهم إليه بنحو الإطلاق هو اجتماعهم فی إيجاد الصّرف، و کون المتخلف عاصبا.

و ممّا ذکرنا یمظهر: أنّ التکلیف بصرف وجود المکلف غیر جائز فی بعض الصور، فلا بدّ من القول بتعلّق التکلیف

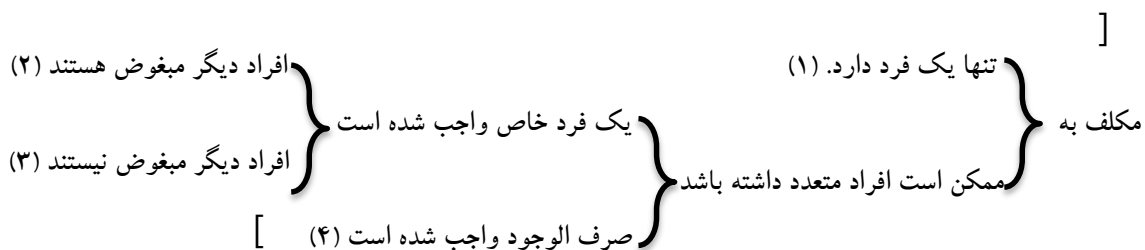
۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول: ج ۲؛ ص ۹۳



فيه بفرد من المكلفين بشرط لا في بعض الصور، و لا بشرط في الأخرى.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. گاهی مکلف به جز یک فرد ندارد مثل «قتل یک مرتد».
۲. ولی گاهی مکلف به، ممکن است که بیش از یک فرد داشته باشد:
۳. در فرض دوم: گاه مطلوب یک فرد از طبیعت است و گاه مطلوب صرف وجود طبیعت است. [یعنی گاهی «یکی» مطلوب است و گاهی چه یکی و چه بیشتر].
۴. و در فرض اول گاه فرد دیگر مبعوض است و گاه نه مطلوب است و نه مبعوض.



۵. در فرض (۱)، تکلیف به همه ممکن نیست چراکه نمی توان به افراد متعدد در عرض هم نسبت به چیزی که امکان کثرت ندارد، تکلیف کرد.
۶. در فرض (۲) و (۳)، اگرچه انبعاث، امکان عقلی دارد ولی چون فرد دیگر مطلوب نیست بلکه چه بسا مبعوض است، نمی توان همه مکلفین را به اتیان عمل بعث کرد.
۷. اما فرض (۴): اگر علی الاطلاق، گروهی را به صرف الوجود امر کردیم، لازمه این امر آن است که همه با هم (به صورت عام مجموعی) این عمل را به جای آورند و اگر کسی در جمع حاضر نشد، گناه کرده است.
۸. با توجه به آنچه آوردیم معلوم می شود که: امر به صرف الوجود در برخی از صورت ها (فرض (۱)، (۲) و (۳)) جایز نیست و لذا در آن موارد یا باید بگوییم در برخی از صورت ها تکلیف به یک فرد به شرط لای از بقیه تعلق گرفته و در برخی از صورت ها، به یک فرد لا بشرط از بقیه.

۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول؛ ج ۲؛ ص ۹۳

